

گفت‌وگوی «جوان» با برادران شهید سید روح‌الله عمادی از شهدای مدافع حرم

دوستش پرسید می‌خواهی چه کاره شوی؟ گفت می‌خواهم شهید شوم!



■ زینب محمودی عالمی
سوادکوه یکی از شهرستان‌های شمالی ایران واقع در استان مازندران است که از نظر درصد شهدا نسبت به جمعیت، رتبه نخست کشوری را دارد. صداقت و مهربانی، سختکوشی و ولایت‌مداری از خصوصیات مردمان نجیب سوادکوه است که در دامان طبیعت زیبایش فرزندان رشیدی را برای حفظ اسلام و انقلاب تقدیم کرد. شهید سید روح‌الله عمادی اولین شهید مدافع حرم شهرستان سوادکوه، سال ۱۳۵۹ در روستای پاشاکلاهی زیر آب در یک خانواده متدین و انقلابی متولد شد. پدر و مادرش با علاقه‌ای که به حضرت امام داشتند، نامش را روح‌الله گذاشتند. شهید عمادی به دلیل علاقه‌اش به خدمت در نظام، به دانشگاه افسری امام حسین(ع) اصفهان رفت. او سال‌ها در میادین مختلف نظیر جنگ با پژاک شرکت کرد و عقابت برای دفاع از حرم به سوریه اعزام شد و در اول آبان ۱۳۹۴ مصادف با تاسوعای حسینی در عملیات محرم شرکت کرد و در شهر حلب به شهادت رسید. از این شهید یک فرزند پسر به نام سید عماد به یادگار مانده است. مستندی از تنها یادگار شهید روح‌الله عمادی دیده بودم. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با سید عسگری عمادی و سید حمزه عمادی برادران شهید مدافع حرم سید روح‌الله عمادی است.

اطلاعات نظامی پذیرفته شد. در مدتی که تهران بود بیشترین زمان خدمتش را در نقاط مرزی غرب و شرق کشور گذراند.

پیش آمده بود که از خاطرات حضورش در مأموریت‌ها برایتان صحبت کند؟

یک بار تعریف می‌کرد که در مأموریتی باید با نیروهای پ. ک. در قسمت غرب و شمال غربی کشور مذاکراتی می‌کردند، برادرم به اتفاق همکارش بعد از سه ساعت پیاده‌روی وارد خاک عراق می‌شوند، با نیروهای پ. ک. که مذاکراته او در پیدا شد. آرام آرام به سمت گوسفندان رفتیم و دیدیم چوپان کنار گله است. احتمال دادیم این چوپان مأمور دشمن باشد. با او صحبت کردیم و می‌خواستیم برویم که گفتیم بر گردیم ببینیم چوپان چه کار می‌کند. وقتی برگشتیم دیدیم او قصد دارد به سمت ما تیراندازی کند. ما زودتر به سمت او تیراندازی کردیم و او را کشتیم.

روح‌الله روز تاسوعای سال ۱۳۹۴ شهید شد. هر ساله روز عاشورا ما در روستاییمان مراسم داریم که به چهار روستای همجوار دسته می‌بریم. شام غریبان مسجد محل مراسم بود. شام سفره که پهن شد مردم به پدرم نگاه می‌کردند و آهسته حرف می‌زدند. خبر شهادت روح‌الله در روستایبخش شده بود اما خانواده ما خبر نداشتند. پدرم پرسید جریان چیست؟ یکی از بچه‌ها گفت آقا روح‌الله شهید شده است. مجلس به هم خورد. کسی بعد برادر دیگرم با من تماس گرفت وقتی اسم روح‌الله را آورد، متوجه شدم برادرم شهید شده است. ما آماده شهادت روح‌الله بودیم. چهره و رفتارش طوری بود که او را شهید می‌دانستیم و بارها در ذهن مان شهادت را مرور می‌کردیم.

خبر شهادت پنج‌شنبه آمد. دوشنبه پیکرش را از سوریه آوردند. در یگان صابرین برایش شب وداع گرفتند. بعد از یک هفته پیکر روح‌الله در بام روستای پاشاکلاهی زیر آب به خاک سپرده شد.

سید حمزه عمادی

آقا روح‌الله چه خصوصیات اخلاقی داشت که در جوانی بزرگ دیده شهادت شد؟

من هفت سال از برادر شهیدم بزرگ‌تر هستم. آقا روح‌الله از همان کودکی نشان می‌داد که فرد عاقلی است. موقعی که هنرستان شهر زیر آب مشغول به تحصیل بود اهل نماز شب شده بود. مسئول خوابگاهش فرد مؤمن و معنوی بود که روی روح‌الله تأثیر زیادی گذاشت.

چه سالی وارد سپاه شد؟

سال ۱۳۷۷ دبلیهم را گرفت و دانشگاه افسری امام حسین(ع) اصفهان پذیرفته شد. با خودش عهد کرده بود اگر قبول شود بارگه امامزاده محل را درست کند. وقتی وارد سپاه شد اولین حقوقش را صرف هزینه ساخت بارگه امامزاده کرد. برادرم بسا روی کار آمدن یگان ویژه صابرین جذب این یگان شد. در همین ایام کارشناسی ارشد گرایش

دد گروه روح‌الله گیر می‌کند. داعشی‌ها با تیربار آنها را می‌زنند. بعد با موشک به سمت شان شلیک می‌کنند. موشک کورنت وسط گروهی می‌افتد که آقا روح‌الله بین شان بود. موشک منفجر و دو دست روح‌الله قطع می‌شود. ترکش به فرق، پشت سر و پشت بدنش هم اصابت می‌کند

برمی‌گشتم. روح‌الله را دیدم که کوله‌اش را پشتش انداخته بود. گفت دارم می‌روم. گفتم می‌روی؟ می‌خواستم او را ببرانم که گفت رفیقش دنبالش می‌آید. برایش صدقه کنار گذاشتم. گفتم مراقب خودت باش. خیلی نگران بود. علتش را پرسیدم گفت این دفعه مأموریت سنگین است. خداحافظی کرد و با رفیقش به تهران رفت. آنها بعد از سه ساعت به تهران رسیدند. برادرم همان شب از ساعت ۱۱ تا ۱۲ وصیتنامه‌اش را نوشته بود.

نحوه شهادت‌ش را چطور برایتان تعریف کردند؟

مأموریت داشتند شهر نیل الزهرا را آزاد کنند که چند سال در محاصره داعش بودند. روز هشتم محرم روح‌الله با من تماس گرفت. چند ثانیه‌ای صدایش دیر می‌رسید. صداهای ناخواسته را شنیدم که حرفی ندارم شما حرفی دارید گوش می‌دهم. گفت من نمی‌توانم زیاد حرف بزنم خط ما شون می‌شود. حال خوب است جای خوبی هستیم. مواظب خانوادهم باش. همان شب حرکت کردند. دوستانش تعریف کردند که گروه‌های چند نفره تقسیم شدند. هر گروه یک فرمانده داشت. روح‌الله فرمانده گروه‌شان بود. شب به یک روستا رسیدند. نماز صبح‌شان را خواندند و به سمت عبور از معبر حرکت کردند. معبر قسمتی بود که کنارش دو تپه داشت و مشرف بر گذرگاه بود. داعشی‌ها بالای تپه بودند و نمی‌گذاشتند کسی از معبر عبور کند. از تار یکی شب استفاده و حرکت می‌کنند. گروه‌های اول شان زد می‌شوند اما گروه روح‌الله بعد با موشک به سمت شان شلیک می‌کنند. موشک کورنت وسط گروهی می‌افتد که آقا روح‌الله بین شان بود. موشک منفجر و دو دست روح‌الله قطع می‌شود. ترکش به فرق، پشت سر و پشت بدنش هم اصابت می‌کند. برادرم صبح تاسوعا در حالی که دو دستش را مانند حضرت عباس(ع) از جاولی خانه‌اش می‌دیدم اول به خانه‌اش می‌رفتم. دم در می‌ایستاد. پسرش عماد که چهار ساله بود پاهایش را می‌گرفت. منتظر بود که بالا بروم. از پله که بالا می‌رفتم می‌گفتم کی قرار است برادر شهید شویم؟ می‌گفت عجله نکن ان‌شالله برادر شهید می‌شوی. به نظرم روح‌الله فهمیده بود خدمتش شهادت است. یکی از همکلاسی‌های دوران دبستان روح‌الله می‌گفت مدرسه که بودیم از روح‌الله پرسیدم می‌خواهی چه کاره شوی؟ گفت می‌خواهم شهید شوم. آن زمان بحث شهادت مطرح نبود. اما روح‌الله از کودکی دنبال شهادت بود و واقعا لایق شهادت بود. اگر به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت ناراحت می‌شدیم اما شهید شد. خدا را شکر می‌کنیم به حقش رسید.

یادکرد



یادکردی از شهید داوود عبداللهی از شهدای مدافع امنیت که ۱۰ آبان سال گذشته آسمانی شد

باباجان داد تا ما امنیت داشته باشیم

علیرضا محمدی

سرهنگ دوم «داوود عبداللهی»، فرمانده یگان امداد مر بوان بود که برای تأمین امنیت مردم به مقابله با اغتشاشگرانی پرداخت که برخلاف شعارهایشان، امنیت مردان و خصوصاً زنان کشورمان را به خطر انداخته بودند. سرهنگ عبداللهی در درگیری‌های پیش آمده مورد حمله تعدادی از آشوبگران قرار گرفت و به شدت مجروح شد. هرچند او را به بیمارستان رساندند، اما روز دهم آبان ۱۴۰۱ در یکی از بیمارستان‌های سندج به علت شدت جراحات وارده به شهادت رسید.

از لرستان تا کردستان

شهید عبداللهی در کردستان خدمت می‌کرد اما اصالتاً اهل استان لرستان و خرم آباد بود. او که سال‌ها در فراجا خدمت کرده بود، مأموریت‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و به مناطق و شهرهای مختلفی سفر کرده بود. سرهنگ عبداللهی زمان شهادت، دارای دو فرزند بود؛ پسر ۱۱ ساله و دختری ۱۹ ساله. دخترش به سن و سال همان دختری‌ها بود که شبکه‌های معاند به بهانه فوت همسایه‌ای، برخی از آنها را تحریک کرده بودند تا به خیابان‌ها بیایند و امنیت مردم را سلب کنند. حال این افسر وظیفه‌شناس نیروی انتظامی که خودش صاحب دختری نوجوان و دهه هشتادی بود، به خوبی می‌دانست که باید از امنیت چه کسانی در برابر تپه‌چه افرادی دفاع کند.

برای رضای خدا

مدت‌ها بعد از شهادت سرهنگ داوود عبداللهی، تصاویر صلابت مادرش در فضای مجازی منتشر می‌شد. این مادر هرچند داغدار بود، اما با صلابت حرف می‌زد و در تشییع پیکر فرزندش نیز صلابت مادرانه‌اش را به رخ دشمنان کشید. مادر شهید گفته بود: «افتخار می‌کنم که پسرم شهید شده است. این شهادت خواست خدا بود و رضای خدا هستیم. هرچند هر لحظه خاطرات پسرم برایم تداعی می‌شود، اما شهادت‌ش باعث افتخار ماست. پسرم الگوی اخلاق بود و علاوه بر خانواده خودش، رضایت اقوام را نیز جلب می‌کرد و تمام رفتار و کارهایش برای رضای خدا بود.»

پدرم در راه امنیت مردم جان داد

خانه شهید عبداللهی در شهر سلسله استان لرستان بود. محل خیلی از شهدای کشورمان، او هم در خانواده‌ای کم‌برخوردار رشد کرد و خود را تا سعادت شهادت ا تا داد. اما مگر نه اینکه انقلاب روی دوش مستضعفان به پیروزی رسید و از سوی خود آنان حفظ شد، شهید عبداللهی هم از چنین خانواده‌هایی نبود و به همان مسیری رفت که سال‌ها پیش زرمندگان دفاع مقدس و مدافع حرم قدم برداشته بودند. شاید بهترین تعریف برای شهادت سرهنگ داوود عبداللهی، صحبت‌های دختر ۱۹ ساله و دهه هشتادی شهید بود که گفت: «هدف پدرم همیشه این بود که از مردمش، خاکش و میهنش دفاع کند. همین هم باعث شد که در راه تأمین امنیت مردم به شهادت برسد.»



مدت‌ها بعد از شهادت سرهنگ داوود عبداللهی، تصاویر صلابت مادرش در فضای مجازی منتشر می‌شد. این مادر هرچند داغدار بود، اما با صلابت حرف می‌زد و در تشییع پیکر فرزندش نیز صلابت مادرانه‌اش را به رخ دشمنان کشید. مادر شهید گفته بود افتخار می‌کنم که پسرم شهید شده است

	۸	۱	۵	۷		
			۹	۵		
				۸		
					۶	
				۱		
				۸		
				۶		
				۱	۹	۵
				۹		
				۴		

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌رسم فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۸۸۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- شاخ‌های از علوم طبیعی که به مطالعه موجودات زنده می‌پردازد- منطقه کوهستانی گیلان ■ ۲- مطابق و رسم حاضر - تزویر - ضربه‌ای در بدمینتون ■ ۳- نوعی پخت برنج - دریا - گوشت دندان - کمربند مسیحیان ■ ۴- راه کوتاه- بویا- گوسفند جنگی - عیدوینتنامی‌ها ■ ۵- آفت درخت - خاموش فرنگی - کرمینه ■ ۶- ارباب- سوت - عدد هندسی - علت و مرض ■ ۷- عیش - دژ شطرنج - پارچه مالپدنی - نقشه جغرافیایی ■ ۸- تعجب زانه - ذخیره برق در یک دستگاه - باروری - نوعی موسیقی ■ ۹- زاپاس - از اشکال هندسی - پهلوان - واحد اندازه‌گیری آب رودخانه ■ ۱۰- ضمیر عربی - ارچمندی - جداکننده - مسجد تخریب شده در صدر اسلام ■ ۱۱- صورت - ماه سرد - درخت انگور ■ ۱۲- اجاق گاز - مخفف قاجار - شکر گزار - رنج ■ ۱۳- کوتاه و دم بریده - نماز رکعتی - حرف انتخاب - مسافرت دسته جمعی ■ ۱۴ - روستا - اشتقاق نفت - رمان - ساموئل ریچاردسون ■ ۱۵- دوختن ته کتاب - رساله‌نویسته شده درباره یک موضوع واحد

از بالا به پایین

۱- گیاهی یک ساله با برگ‌های دانه‌دار که گل آن در صنایع داروسازی و عطرسازی کاربرد دارد- کدر ■ ۲- جامه بلند - رهایی - چاق ■ ۳- حروف انگلیسی - حیا- وسیله‌ای در قدیم برای کشیدن آب از چاه ■ ۴- تکیه بر پستی - جوانمرد - پیروان حضرت علی (ع) - شهرها ■ ۵- امانت - نشانه مفعولی - یار برقی - سلطه و نفوذ ■ ۶- عمن و تو - سنگ بزرگ - بدگویی ■ ۷- مساوی - دعوی زیاده‌ازحد - عمیق - بستن و دوختن ■ ۸- پیمانہ - حمام کاشان - از اقوام کهن ایرانی تبار - چرک ■ ۹- نشانه - از ادوات فالگیری - محاسن - ضد پشت ■ ۱۰- سراسر - باریک‌بین - حرف خطاب ■ ۱۱- عنصر شیمیایی - جام ورزشی - خاندان - رفت و آمد با شتاب ■ ۱۲- همراه تب - بادها - زبان رساننده - گندم ■ ۱۳- تن پوش زانه - حس و فهم - سوغات گجرات ■ ۱۴- نماز وحشت - جذاب - زناوی در ■ ۱۵- شهر مازنی - دایر جادویی اقلیدس